



عنوان رسالت

میرزا جهانگیرخان شیرازی و  
میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خبابان ناصری کتابخانه تربیت

پنجشنبه ۲۴ ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری

۲۱ دیماه سال ۱۲۷۶ زیدگردی باری

۶ ماه ژون سال ۱۹۰۷ میلادی

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هنگامی سببهای تاریخی اخلاقی مقالات و لوایحی

که موافقت با ممالک ماداشته باشد با مضامین پذیرفته

میشود و در طبع و عدم طبع اداره مختار

است . پاکتهای بدون مهر قبول

نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

چرا ؟

رای اینکه کامیاب پادشاه هخامنشی دل پسر وزیرش را هدف  
تیر کرد . برای اینکه فلان شاهزاده خانم میگوید عمله  
چه داخل آدم است ! برای اینکه . چه فرمان یزدان  
چه فرمان شاه از اشعار فردوسی است . برای اینکه  
سید محمد مجاهد چندین هزار آدم و نصف يك ممالکت را  
فدای تمصب و بی اطلاعی خود نمود . برای اینکه فلان  
حاکم رعیت را گاو شیرده خود حساب میکرد . برای  
اینکه ملت ایران به انقیاد کور کورانه آقا . میرزا .  
کدخدا . آخوند . و آبه باشی عادت کرده اند .

آدمیکه يك ذره شعور داشته باشد میدانند افراد بشر  
در زندگی به کمک یکدیگر محتاجند . جذب ملائم و دفع  
منافره قوت میخواهد و قوت بی جمیت حاصل نمیشود .  
یکی باید گوسفند بچراند . یکی باید پشم بریسد  
یکی زمین شیار کند یکی دست آس نماید . یکی نان

هنوز وقتی در ایران حقوق می گویند فلان مستوفی به  
موجب یعنی مزد تهاب و غلط کاریهای خودش ترجمه  
میکند . فلان طلبه معنی آنرا وفا و حق شناسی میداند  
فلان عوام با لفظ حقوق اشتباه می نماید .

حکامای ما می گفتند که بدیهی گاهی بواسطه  
کالبدیات نظری میشود . من میگویم گاهی بواسطه  
مداومت بر اضداد ممکن است يك امر طبیعی منسی  
بماند .

در هبئت وجود موالید بلکه هم تمام به تکالیف  
خود عمل می کنند و هم از اختیارات خود صرف نظر  
نمی نمایند . مسموهای استرالی موافق يك قانون نامعلوم  
کلبه خود را اداره می کنند . اما يك مشت مردم بدبخت  
ایران برای اینکه آدم باشند و استقبای حقوق ادبیت  
کنند منتظرند مجدداً جبرئیل از آسمان نازل شود .  
فلان مجتهد اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید .

بیزد . آیادر صوریکه از این ( کثرات ) طبیعی که بی حکم حاکم و بی اجازه مجتهد بسته شده بخوانند منتفع شوند باز برای اینکه بیل زارع را شبان نبرد . سر آسپان را زارع نشکنند . رشته پیره زن را آسپان بنبه نکنند . و هر یک از خدمتی که قبول کرده اند قصور نوزند . فرمان جهات مطاع همیونی . وسجل و توفیق حضرت ملاذالانام لازم است . ؟ ! !

من اگر در یک صحرائی و سبی دور از مردم زندگی کنم تکلیفی به هیچکس و حتی از هیچکس ندارم . شب تا صبح فریاد میزنم . پی هیچ کار نمیروم . لباس نمی پوشم . و چون کس دیگری با من نیست برای من هم حتی متصور نمیشود \*

اما و قتیکه درک کردم لذت حیات . ترقی افکار و آسایش طبیعی من در این است که با چند نفر از نوع خود زندگی کنم در دفع مضار و جلب منافع از آنها مدد بجویم و بانها مدد بدهم . ناچار شبها سکوت میکنم برای اینکه رفیقم مائل بخواب است . برهنه نمیانم برای اینکه خلاف ادب است . مال رفیقم را نمی دزدم برای اینکه نمیخواهم مالرا بدزدند . کار میکنم برای اینکه میدانم در هبنت و انجمن بیکار و مفت خور دو کلمه مترادف است \*

در تمام دنیا مواد این ( کثرات )

طبیعی را در روی یک پارچه سفال . یک قطعه سنگ . یک پاره پوست . یا یک دسته کاغذ بی ترتیب یا به ترتیب مخصوص بدوین کرده اسمش را حقوق آدم گذاشته اند . در ایران . عربستان . بین النهرین . شام و فلسطین همین اختیارات و تکالیف را انبیا کرام مبعوث شده امضا فرموده احکام الهی نامیده اند . قل انی ابعثه ابراهیم حنیفاً . و فطره الله التي فطر الناس علیها ذلك الدین القيم \* آهوی صحرا از جلو تیر فراری کند . گنجشک در زیر تیغ جلاد دست و پا میزنند . خروس از ماده خود دفاع مینماید . کبوتر و کلاغ بجهت خود قناعت مپورزند . سگ از محله خویش تجاوز مینماید . زیرا که بواسطه یک الهام غیبی حقوق خود را حس کرده اند . نه اختیارات خود را از دست میدهند . و

نه از تکالیف خویش قصور می کنند اما در ایران یک برزگر حاصل یک سال زحمت خود را حق ثابت ارباب میداند . یک ادیب چاپلوس برای اظهار خلوص الهی و مافی یدکان مولاه و بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست . مپخواند . یک رئیس الوزرا تمام یک ملت را بنده هوی و هوس شخصی و ثروت یک مملکت را سرمایه شهوت رانی خود قرار میدهد یک نفر متدین مسئله دان گرفتن شیش پیراهنش را بقضا و قدر حواله می نماید . بجهت چیست ؟ - برای اینکه گاهی بواسطه مداومت بر اضداد ممکن است یک امر طبیعی منی نماید \*

( ع . ۱۰ . دهخدا )

— و دو پادشاه در اقلیمی ننگجند \* —  
مدیست که سر کشی شاه زاده سالارالدوله والی لرستان و برو جرد نقل مجالس و محافل داخله و خارجه است . و چند روز قبل در مجلس مقدس شورای ملی رسماً تفصیل یاغیگری او بدولت ایران مطرح مذاکره شد .

اینگونه مدعیها همیشه در خانواده های عموم سلاطین غیر مشروطه عالم خاصه پادشاهان مشرق زمین و ایران بوده که تاریخ دنیا هم را با اسم و رسم بما معرفی میکنند . در سلسله قاجاریه نیز در سلطنت هر یک از پادشاهان بعضی از شاهزادگان مدعی تاج و تخت شدند . و هیچ یک بحبال خویش موفق و کامروا نگردیدند . خود را بکشتن دادند و نابینا شدن را قبول کردند . و باز متنبه نشدند . و این خیال خام را از سر بدرنمودند . مادر این اواخر که اتحکاب و لبههد های ایران شکل قانونی پیدا کرد . و مثل سایر دول متمسکانه ولایت عهد باطلاع وجود و روسای ملت و دول متحابه معمول شد . و هیچکس را بعد از منتخب شدن ولیعهد حق تردید و عدم قبول باقی نماند . در این اواخر هم یکی دو نفر که در عرصه خیال خویش را وارث دهبیم و اورنگ حسرویی میدانستند و در دیکر سینه این لغوزو را می بختند . تا تفسیر سلطنت شد جرات ابراز طلب نکردند . و حر

تخت مرمر خفه شدن ( وشال کمر و خنجرش را برای نشانه نسجی باشی بحضور آوردن ) برادران آن پادشاهرا بنظر مبادرد .

وقتی ایام پادشاهی مرحوم فتحعلی شاه و ما بنیاد شدن حسین قله‌بخان برادر آن پادشاه را تصور می‌کنند .

لمحه عصر شهریاری مرحوم محمدشاه و کور شدن خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و فرار بهمن میرزا ( به قرا باغ ) برادران آن شهریار و مهمل زدن چشم شجاع السلطنه ( حسنعلی میرزا ) عمش را و حبس اعمام و بنی اعمام آن پادشاهرا در قلعه اردبیل ملاحظه می‌نماید .

لحظه اوقات سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه و سر امیر اصلان خان را در زیر سر پوش بعنوان طعام در خراسان جلو پدرش محمد حسن خان سالار ( پسر الله یار خان آصف الدوله دولو ) می‌بیند که آن پدر غم‌ور با انگشت چشمهای خود را از غصه و اندوه از حدقه بیرون آورده و پس از کور شدن کشته شده .

بدین جوان غیر مجرب اطمینان می‌دهیم که این خون ریزهای غیر منصفانه و شقاوتهای ظالمانه یادگار دوره خوف و وحشت بود امروز عصر مشروطیت و عدالت است . خوف بخود راه ندهد . و از اعمال و افعال ناشایسته توبه کنید . و قلب پادشاه وقت را از خود مکنند . و نهائید . و خانه دهاتیان بیچاره را آتش مزیند . و عقول سلیمه را در اینموقع مهم که باید صرف اصلاح ملک و ملت شود آسوده بگذارید .

ما بعقل ناقص خود چاره را منحصر بمطالب ذیل می‌دانیم و به پیشگاه خسروانی عرض می‌نمایم -

اعلیحضرتنا . پدر تاجدارا . عراض خائسانه آنها را که خویش را فدویان دولت خواه و چاکران جان نثار سلطنت می‌دانند و معنی مشروطیت را در نظر مبارکت به تمیذ سخنیه مفرضانه خود تفسیر و توجیه می‌کنند گوش ندهید . و بدون درنگ و تأمل امر و مقرر فرمائید که هیئت وزرا با جحد و جهد تمام تا آخرین نقطه معنی مشروطیت را منظور دارند . و حقیقت ( کسنتی توبسون ) تکمیل را کنند . و کلائی را که حکام مستبدان بحال نگذاشته اند حرکت کنند تا اگر آقا بخوانند . از تمام ایلات که حکم اعضا اصلی سالم مملکت را دارند

اطاع پادشاه وقت چاره ندیدند زیرا که عارف به مقتضیات زمان بودند . و حفظ دولت و مملکت را بالاتر از اسم سلطنت چند روزه بی نبات خود تصور می‌کردند تا چه رسد به امروز که بقا و دوام وطن مایه مویی بسته . و موقعی بس باریک و زمانی بسبار خطرناک است که باید ملت و دولت آنی از پشت و روی کار غفلت نکند . و قافیه را نبازند زیرا که در هر جا صدائی بلند شود ناچار دست غیر در کار است . و هر کجا آتشی روشن شده لابد از خارج دیگری دامن بدان زده . ما بفریاد بلند می‌گوئیم که این مملکت ویرانرا که نیاکان ما تقریباً ده هزار سال با جان خویش تا امروز حفظ کردند و از دستبرد اجانب این قطعه را تا الحال نگاه داشته‌اند مدعی نمی‌خواهد و بقول شیخ مصلح‌الدین سمدی شیرازی ( و دیو پادشاه در اقله می‌نکند )

ای جوان کم تجربت از این ملت مظلوم بی رمق چه می‌خواهی ؟ و چه خیال خام در سر بر هوس داری ؟ چرا دنیا را منحصر بلرستان و بروجرده بدانی . و به پشت گرمی جمی دزدان صحرا گرد که فقط انتفاع شخصی و حیال و غارت زادر مد نظر دارند گول می‌خورند . و زمان حاله و ایام ساله را با هم مشابه بدانی . اگر محمد حسین میرزای پسر دولت شاه با محمد تقی میرزای حسام السلطنه در عصر مرحوم فتحعلی شاه در آن خاک بجهت حکومت با هم جنگیدند . سر مشق این عصر قرار نمی‌توان داد . و با پادشاهی که ولیمه دیش در زمان مشروطیت امضا شده طرف نمی‌توان شد .

اگر کسی بنظر دقت در اعماق خیال و ضمیر این شاه زاده جوان از عالم جدید بخبر نگاه کند می‌فهمد که خیالات و خیم و اندیشه‌های بیمناک او را کم کم از شدت و اهمه و حین بر این کار و دانسته و رفتار سلاطین قبل را با برادران و خانواده‌های خویش شاهزاده جوان خود سر ما را بدین اقدامات جاهلانه راضی نموده .

گاهی روزگار سلطنت مرحوم آقا محمد شاه ( مؤسس سلسله قاجاریه ) و حبس رضا قله‌بخان را در بار فروش . و فرار مرتضی قله‌بخان را به مملکت روسیه . و کور کردن مصطفی قله‌بخان . و شب وداع جعفر قله‌بخان را برای حکومت اصفهان و بعد از صرف غذا در کرباس عمارت

وکیل انتخاب کرده به شورای ملی روانه نمایند . نظام نامه های وزارتخانه ها و حکام را بی استخوان لای زخم گذاشتن نوشته باضا هاپونت موشح دارند . و تمام وزرا در شغل و کار خود آنچه لازمه تکلیف آنهاست عمل کنند . رسماً از جانب اعلیحضرت بهام دول عالم مشروطه شدن دولت و مملکت ایران را اعلام نمایند . بعبارة اخری آن چیزی را که ملت بائع مملکت میخواهد بدانها بدهند . تا ملک و ملت از دشمنان خانگی و خارجی آسوده گردد . و سالارالدوله نیز با خیال مطمئن در هر گوشه مملکت که میخواهد فارغ البال مثل سایر شاهزادگان دول و ملل مشروطه عالم زندگی کند . و بر جان و مال خویش ایمن باشد .

فرصت است . پس مسلمین عالم را واجب است در صورتیکه بنای مشروطیت در ایران محکم شود همه بان دولت اطاعت کرده و از دل و جان هوا خواه او باشند . و در حفظ با تمام قوت بکوشند . سفیر عثمانی از طبع و نثر این مطلب رفیقه و بوزارت خارجه اعتراض کرد . که چرا روزنامه های شما مطلبی که موجب رنجش دولتین است می نویسند . شرح این مجمل را مفصلاً و روزنامه المنار در ذیل عنوان مکتوب طهران نکاشته است . چون دارای اهمیت می باشد خلاصه آنرا ترجمه کرده و انتشار می دهیم .

ترجمه مکتوب طهران

حضور مبارک دانشمند بیکانه و حکیم فرزانه ربی ملت و مروج شریعت اسلام پدر و استاد ما سید محمد رشید رضا مدیر و نگارنده جریده شریفة المنار امان الله بقائه . غرض از تصدیق خاطر شریف بعرض این چند سطر آنست . که آنجناب را از اعتراض سفیر کبیر دولت عثمانی امیر شمس الدین بیک بروزنامه های فارسی دستحضر سازد

چند ماه پیش مقاله « الشوری فی بلاد ایران » را که در شماره هفتم جلد هم جریده المنار درج بود جناب ذکا الملک ترجمه کرده و در روزنامه تربیت انتشار دادند . و برای آگاهی دانشمندان و بزرگان ایران شرحی از مقام و منزلت آن حکیم دانشمند و فرزانه بزرگوار در پیش مسلمانان عالم عموماً و نزد اعراب و مصریان خصوصاً نکاشته . پس سران و سکار روایان ایران را بدینگونه مخاطب داشته بودند . که ای بزرگان مملکت و سران ملت فرصت را غنیمت شمارید . حتی در گفتار این مرد دانشمند بچشم تأمل بنگرید . الحق شایسته است که مقاله این فاضل بیکانه را بر سر منبرها و میان رهگذرها بلوز بلند بخوانند تا عارف و عامی شهری و روستائی از آن آگاه شوند پس روزنامه مجلس که تازه دایر شده و عموم مردم از زن و مرد و بزرگ و کوچک بخواندن آن شوقی زاید الوصف دارند و همه اهل طهران و سایر شهرهای ایران آن را میخوانند مقاله تربیت را نقل کرده و منتشر ساخت . امیر شمس الدین

ترجمه از مجلد هم روزنامه شریفة المنار مکتوب طهران بعد از آنکه در مملکت ایران دست آزادی و مشروطیت بساط استبداد را برچید و مشورت و کنکاش جای خود سری و خود کلامی گرفت آوازه این واقعه بزرگ در اذراف و اکناف عالم پیچید . هر گوینده در این باب سخن گفت . و هر نویسنده شرحی نکاشت . و حق دشمنان باحد و خبث باطن از تمجید خود داری نتوانستند کرد . تا چه رسد بدوستان ملت اسلام و مملکت ایران که در ستایش این ملت و اظهار بشاشت در این اتفاق به بهترین زبان و خوبتر بیانی سخن سرائی کردند . خاصه جراید مصر که همه ریخته کلمک دانشمندان بزرگ و حکیمان فاضل است در این خصوص داد حق گوئی دادند .

من جمله شریفة المنار . که از شرح و وصف مستفی است مقاله بعنوان ( الشوری فی بلاد ایران ) مشورت و کنکاش در ایران انتشار داد و جناب ذکا الملک نگارنده جریده تربیت در نامه گرامی خود ترجمه و منتشر کردند بعد در روزنامه مجلس هم نقل شده . و البته آن مقاله بنظر عارف پژوهان و اهل اطلاع رسیده . خلاصه اش این بود که بنای شریعت اسلام بر مشورت است هر دولتی که کار مملکت خود را بر مشورت گذارد مطیع شریعت مطهره و اطاعت او بر مسلمین

بیک سفیر کبیر عثمانی بوزیر امور خارجه اعتراض کرده کلغذی بدین مضمون با نهایت سختی و شدت بوی نوشت . مقاله که روزنامه المنار نوشته و روزنامه مجلس و تربیت ترجمه کرده اند یکی از اسبابی است که دشمنان دولت و ملت انگلیخته اند برای اینکه بدان دودولت اسلامی دشمنی افکنند . و آتش خصومت را میان این دو دولت و ملت داهن زنند . پس لازم است بچراغ فارسی قدغن کنبدا بنگونه مقالات را که باعث قطع رشته الفت است انتشار ندهند و زیر امور خارجه چنین جواب داده که صاحب اصل مقاله تابع دولت ما نیست که بتوانیم از انتشار این گونه مقالات منصرف کنیم . و روزنامه های داخله را نیز اعلیحضرت همایونی آزادی مرحمت فرموده اند . بنا بر این نمیشود آنها را مزاحمت کرد .

این خلاصه کلغذ سفیر کبیر و جواب وزیر امور خارجه بود که بچشم خود در دست جناب اقا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس فرزند حضرت مستطاب اقا سید محمد مجتهد طباطبائی دیدم . روزی در مجلسی بر از طلاب علوم دینی بودم گفتگو از ایراد سفیر کبیر بوزیر امور خارجه در بیان آمد یکی از آنان برخاسته خطابه غمرا بدین مضمون خواند . دولت عثمانی میخواهد افکار و عقول ما را مثل اعراب بچاره بفشارد و در آگاهی و هشیارا بروی ما به بندد .

بخواهد چیزیکه مایه آگاهی دل و روشنائی فکر ما ایرانیان است روزنامه ها انتشار ندهند و نکوبند و وقتی اساس مشورت در مملکت ایران بحکم و دولت دستوری و شوروی در این کشور مینو نشان برقرار شود احکام شریعت مطهره محمدیست . و بر مسلمین عالم است که احکام اسلام را هر جا مجری دیدند سر ارادت بدانجا بنهند و هر دولتی را که مجری قوانین محمدی یافتند سر اطاعت بستانند فرود آرند . ما از دولت عثمانی چه دیدیم . اولاً تجاوز بحدود ما از طرف تبریز ثانیاً ستم و تعدی بر برادران و هموطنان ما در عراق عرب مکر نه ماه گذشته جمعی از ملت ما را بی گناه بخاک هلاک ابداختند . ای عثمانیان فدوی بخود آئید و چشم از خواب غفلت بکشاید و بنیه جهالت از گوش بیرون کنید . امروز

مثل دیروز نیست فردا نیز با امروز نمی ماند . امروز اروپائیان بر ممالک رخنه کرده و گروه گروه همی آیند یکی باسم تجارت اموال ما را از کفمان می رباید و ما را بخود محتاج می کند . دیگری بعنوان سپاحت اسرار مملکتی ما را کشف کرده و خیالها برای ما می برد . یکی دیگر باسم دعوت بدین خود در کشور ما رخت اقامت می افکنند مقصود عمده و غرض اصلی همه خوردن ممالک ما مسلمانان است اگر بهوش آمدیم چه بهتر اگر نه شمارا لقمه صباح کنند و ما را لقمه عشا . خداوند امروز را نیاورد و ما را بفضل خود از شر ایشان در پناه دارد . ای ملت ترك ای عثمانیان بیائید دست بدان يك كك ز نیم که ما و شما هر دو بدان معتقدیم جز خدا بشدگی دیگری نکنیم و کسی را با او در پرستش انباز نصایم مستبدین و خود گامان را جز حضرت احدیت خدای خود نشمریم فرمان برداری ایشان را اطاعت حق و نافرمانی هوای ایشان را مصیت او نه بنداریم . بلکه با مستبدین از دل و جان و کلام و زبان بجنجیم . اگر از ما برگردید ما شمارا گواهی می گیریم که مسلمانیم و از مستبدین بیزار . دست توسل بدانان قول خداوندی زده ایم که بفرماید و ( امرهم شوری بینهم ) یعنی مسلمانان و مؤمنین کارهای خود را بکنشکاش و مصلحت گذرانند . از آنانکه جای دیگر در وصفشان فرموده اگر آنان را در زمین بزرگی و سروری دهیم نماز گذارند و زکوة دهند و نهی از منکر کنند . بعد از این مدیر جریده المنار می گوید . که از دیدن این نامه بر خوانندگان معلوم می شود که طلبه طهرانی عاقل تر و دانتر از سفیر دولت ما است . که بجان کرده حق گوئی و بیان قاعده دین اسلام در ترتیب حکومت جز از زبان دشمن دولت او بیرون نیاید . و اگر این معنی در شهرهای ایران آشکار شود سبب دشمنی میان ملت ایران و عثمانیان گردد

نمی دانم خود سفیر ملتفت شده یا نه . که معنی این حرف را وقتی درست بشکافیم این است که دولت او دشمن دین و قوانین اسلام است . و هر کس را که به بیان قوانین اسلام بردازد . و یا آن قوانین را بکار بستن خواهد دولت مشار الیها وی را دشمن

بقیه دارد

صورت استنطاق تلگرافی (نمره ۱۱۴)

اسدالله خان که از طرف اکرام السلطان

بجهت کشتن چهار نفر از وکلای

محترم انجمن تبریز مأمور بوده

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت قائدهام . اینکه در تلگرافی دو ساعت قبل عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان بایست تقدیم می شود چون ملت راضی نشده استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و بانهایت سخی خواستگار شدند که استنطاق دینیب مشارالیه تلگرافاً و عیناً مروض شود . اینست لایحه استنطاق با امضای اعضا مجلس که عیناً مخبره میشود -

بعد از مراجعت از کتبی اکرام السلطان

مرا خواسته . گفت . اسب خوب سراغ داری گفتم قریباً آنها خواهند آمد از آنها به مخرم . دو روز بعد کربلائی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیم خان بود . بعد از ورود بجهت اطاعت مرا نوبی اطاق خواست گفت . کاری بتو رجوع خواهم کرد بکسی مگوئی . بعد مرا به قرآنی که از بفلش در آورده قسم داد و گفت به هیچکس بروز ندی حکم .... است این چهار نفر گشته شوند . میرزا

حسین . آقا شیخ سلیم . حاجی مهدی . حاجی محمد جعفر . بر سید فنک داری گفتم یک فنک ورنندل دارم . یک فنک بردانفا گفت با آن فنکها کار نمیتوانی بکنی . یک فنک آلمانی بایک قطار فنک آورد بمن داد . مراجعت کرده آمدم . دو روز اتصالاً بتلگرافخانه آمده و رفتم . روز سوم باز آدم فرستاده مرا برد . گفت چرا اقدام نمیکنی خواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر بکن تا من فرصتی بدست آرم . گفت که چرا اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود . گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از طهران هم باشند بمن تا کبدمی کنند هر چه زود تر عمل را با تمام برسان . یعنی حالا که این طور است امشب را رفته این مسئله را با تمام برسان لا اقل یکی از

آنها را بکش . و اگر هم توانستی دوسه تا تیر در میدان توپ خانه خالی کن . بعد آمده آقا میرزا حسین را در میدان توپخانه دیدم با دوسه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته و هرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه از توی دربند رفته و من هم از عقب سر او می رفتم . دیدم امشب را امکان ندارد نوکر مرا گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهیم کرد . در بازارچه صفی حاجی مهدی آقا را دیدم خواستم کاری بکنم باز پشیمان شدم . مرتبه دیگر ایشان را دیدم سلام دادم و از اقدام نادم شدم . بعد از آن بخانه خود رفتم . صبح کربلائی محمد نوکر اکرام السلطان در قهوه خانه حاجی عیسی الله آمد با هم چای خوردیم و بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاده خرج نمائید و امشب کار را تمام کنید بعد هم هرچه میخواهید خواهیم داد شب را هم اکرام السلطان را به بینید . عصر رفتم بمن گفت . چرا کار را تمام نمیکنی معلوم می شود پشیمان شده گفتم حضرات را پیدا نمیکنم . دوشب است که آقا میرزا حسین در تلگرافخانه میخواهد . جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست . بعد اصرار کرد مأموریت خود را تمام کن . شب چهارشنبه آمدم تلگرافخانه گرفتار شدم . چهار شب قبل هم با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم . در همان تقریرات خود اظهار نمود که یکشب هم با اشخاص مفصله ذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتم شاید او را بزمیم .

تقی . حاجی آقا . اسمعیل .

تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه دهم ربیع الثانی . ۱۳۲۵

به همین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرده .

علی بن موسی . امین التجار . حاجی میرزاتی آقا . دبیر السلطنه . صادق . رفیع الدوله . بیگلربیگی . محمد صادق خان پسر ساعد الملک . اقبال اشکر . محسن طباطبائی . آقا سمیع . رضی . خازن لشکر جعفر . امین التبار . بصیر السلطنه .

( انجمن ملی تبریز )

گرفته دیدم نوشته اند -



( وزارت معارف و اوقاف )

اداره جرائد

نمبره ۱۷۰

مورخه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

جناب میرزا جهانگیر خان مدیر  
روزنامه صور اسرافیل دام مجده  
لزو ما زحمت میدهیم صبح یکشنبه  
بیتیم در مدرسه مبارکه دارالفنون  
تشریف بیاورید که ملاقات  
شمالا لازم است \*

\* مخبر السلطنه \*

چهار ساعت قبل از ظهر يك شنبه وارد مدرسه شریفه  
دارالفنون شده و باطابق کوچک مخصوص وزارت علوم و  
اوقاف که در ضلع شمالی و متصل بدانان زاویه شمال  
شرقی مدرسه است داخل گردیده . جمعی از سادات  
قی در خصوص عمل موقوفات قم صحبت میکردند .  
بعد از لحظه جناب وزیر علوم با نگارنده بنای صحبت را  
گذاشتند که بعرض خاندان محترم میرسد .

سؤال - من دیروز رفتم بمجلس شورای ملی

و در خصوص جریده صور اسرافیل صحبت کردم و قرار  
شد شمارا سیاست کنیم . ولی بشما میگویم که بعد از  
این اینطور چیز نوشتن را ترک کنید .

جواب - همان آن که در مجلس خصوصی

صحبت شد رجال الغیب و ارواح مجرد صورت مجلس  
را بجهت بنده نقل کردند . چیزی نوشته نشده که سیاست  
بشوم . و در راه آسایش و آزادی ملت و خیر خواهی دولت  
اگر هم سیاست بشوم کمال افتخار را دارم . جریده ما  
تاریخی است آنچه نوشته شده از وقایع مهمه عالم است .

سؤال - من نمی گویم وقایع تاریخی را

نویسید ولی اینطور چرا .

جواب - بنده که از عوالم ادب خارج

\* نیم ساعت دار الفنون \*

در شماره اول هفتگی صور اسرافیل بعد از قبول  
مسئولیت نزد عتبد و رقیب یعنی کرام الکامین با  
قوت قلب و اعتماد قلم روی کاغذ گذاشتیم و اداره  
انطباعات را اداره پوسیده نوشتیم . یعنی اداره مرده  
که وجود خارجی نداشته باشد زیرا که مملکت و  
دولت ما مشروطه است . و مطبوعات نیز باید مثل  
سایر دول مشروطه عالم آزاد باشد . و کله منحوسه  
( سانسور ) یعنی تقبش دز مطبوعات با سایر الفاظ  
منفوره دیگر که یادگار دوره خوف و وحشت است بکلی  
از وطن ما محو و نابود شود . و بعدها این کلمات  
فقط در کتب تاریخ بیادگار بماند . و مملین علم تاریخ در  
مدارس و مکاتب بجهت اطفال و اخلاف ما در وقت  
درس دادن قرون قبل از مشروطیت وطن این کلمات  
را شرح دهند . که مثلاً در زمان استبداد دواثر چند  
بود : مثل اداره انطباعات که هر کس میخواست کتاب  
و رساله چاپ میکند باید چند روز از شغل و کار خود  
دست بکشد و دوندگی کند و بدر خانه رئیس انطباعات و نایب  
رئیس و منشی و ثبات و فراش آن اداره برود و هزار  
تملق بگوید و دوریال بول نقد و سند دو جلد از  
عین کتاب بپردازد تا حاشیه کتاب را مهر و امضا نمایند .  
با اینکه مالز صاحب امتیاز خود اسرافیل استدعا کردیم  
که بزرگبیل بگویند روح آن دیورا با بچه فولادی قانون  
اساسی قبض فرماید . معلوم شد که آن اداره هنوز  
رمقی دارد و اظهار حیات میکند و بوزارت علوم  
و اوقاف شکایت کرده که چرا نویسنده هفتگی صور اسرافیل  
نوشته که ما شیرینی می گیریم .

وزارت علوم و اوقاف هم در روز شنبه نوزدهم مکتوباً  
نگارنده را در یکشنبه احضار نموده بودند ولی فراش بیچاره  
مدنی در شهر سرگردان بوده و بنده را بیدار نمی کرده  
عصر آروز قرب مجلس شورای ملی دیدم فراش از این  
و آن می پرسد که نویسنده صور اسرافیل کیست يك نفر  
مرابد و معرفی کرد گفتم آقا مگر شما نگفته اند  
که پاکت را بکجا ببرید گفت خیر . عرض کردم در  
صفحه اول هفتگی صور اسرافیل عنوان مراسلات را که  
نوشته بودیم چرا شما را زحمت انداخته اند پاکت را

نشده ام . هجیک از ملک مشروطه خطاب بخاکپای  
امپراطور خود نمی نمایند ما باز محض رعایت احترام  
پادشاه خودمان عقیده قدیمه خود را تغییر نداده ایم .

سؤال - من نمیکویم که باید بخاکپای  
سلطان خطاب کنید اما بزبان ملام باید چیز نوشت .  
جواب - عرض کردم چیزی نوشته نشده  
که خلاف ادب باشد .

سؤال - غرض شما از این وقایع تاریخی  
چه بوده .

جواب - مقصودم این بود که بلکه يك نفر  
خواجهر سرا یا عمه خلوت آن را بحضور پدر ماجدارمان  
برساند و به پشتکاه هایونش مشهود گردد که ملت باغ  
و مکلف شده و آنچه متملقین خائن بگویند دروغ و  
بی اصل است ( در بین صحبت يك نفر از بادنجان دور  
قاب چینها که در تمام وزارتخانهها حضور دارند گفت  
بنها چه رجوعی دارد که بنویسد عرض کردم که منم  
یکی از افراد ملت و باید آنچه را صلاح دولت و ملت  
است بنویسم ) اگر جنابالی در آن دور روز شورش و  
هيجان عمومی در مجلس شورای ملی تشریف نداشتند  
لکن شنیده اید که سی هزار جمیت چه هيجانی داشتند  
و چه میگفتند .

سؤال - اعلیحضرت اقدس هایونی تمام مطالب  
و وقایع را میدانند و من هم همه روزه آنچه را که بدانم  
بر عرض میرسانم .

جواب - وقایع را جناب عالی  
بحضور هایونی عرض میکنید اما بعد دیگران  
یعنی فدویان دولتخواه و چاکران جان نثار که  
جز خیانت و اغراض شخصی خیالی ندارند همه را باطل  
می کنند .

سؤال - از این ماده میگذریم چرند برند  
یعنی چه

جواب - چرند برند قسمت اخلاقی صور اسرافیل  
است .

سؤال - اخلاق را مگر نمیشود بطرز دیگر  
نوشت .

جواب - اخلاق را بطرزهای مخصوص

نوشته و مینویسند طبع بشری باینگونه سخنان بیشتر  
راغب است .

سؤال - در این خصوص هم خود دانید  
مطلب دیگر راجع بمسئولیت قلم است من اگر چه خوب  
نخوانده ام ولی شنیده ام که چه نوشته اید و نمی دانم در  
کدام ستون درج شده ( هفتگی صور اسرافیل را به  
بندہ دادند ) پیدا کنید . ستونی را که مقصود بود خواندم که  
دیوسپاه مهیب گنده بازوی مرا گرفت و گفت شیرینی مرابده .  
سؤال - برای چه نوشته اید شیرینی خواستند مگر از  
شهایا سایر مدیران چرا ند چیز دیگری گرفته شده .

جواب - امروز ملک مامشروطه است برای  
چه اشخاصیکه کتاب میخواهند چاپ کنند دو ریال  
پول و دو جلد کتاب بر رئیس انطباعات بدهند کتاب  
هم حکم روزنامه و جراید را دارد مفتش نمپخواهد  
همان مسئولیتی را که مدیران جراید قبول کرده صاحبان  
کتاب هم همان حال دارند .

سؤال - این دور ریال پول و دو جلد کتابی را که ملت  
مبدهد حکم مالیات را دارد بعد از این هم که نظامنامه  
علوم و معارف امضا و مجری شد باید پیش از این  
بدهند \*

جواب - این چطور مالیاتی است که نان خانه  
رئیس انطباعات است . دوسه ماه قبل آن شی که در  
شورای ملی دو هزار نفر برای آزادی مطبوعات شورش  
کردند و در بای ستونهای سر سرا دور جنابالی را  
احاطه کرده بودند و بدانها اطمینان میدادید و  
سایر و کلاً محترم نیز از طرف مجلس مقدس مردم را  
مطمئن کردند بنظر شریف نیست ؟ که بعد از سه  
روز اعتماد السلطنه از ریاست عزل و تفتیش در انطباعات  
موقوف شد

سؤال - و کلاً همچو حرفی را زده اند  
نوشته در ابخصوص در دست دارید .

جواب - از ایجاد شورای ملی تا بحال که  
ملت مکرر شورش و هيجان کرده هیچوقت از طرف  
مجلس بدانها لایحه داده نشده که در اینمورد نوشته  
داده باشند . غرض بنده این است که ملت بیچاره بجهت  
جهت متضرر گردد و پول بدهد که بجزانته دولت داخل نشود



و خرج سفره عمر وزید باشد.

سؤال - من این حرفها را گوش نمی‌پندم شما باید در نمره دوم صور اسرائیل در خصوص شیرینی شرحی بنویسید که مشتبه برشود و الا روزنامه شما را توقیف می‌کنم . مطلب همین بود که گفتم خود دانید .

جواب - چگونه این وجهی را که بدون سبب و جهت ملت بیچاره مظلوم بر رئیس انطباعات به پردازد بنده مالیات بدانم در صورتیکه بعد از آزادی انطباعات و عزل اعماد السلطنه معروف بود که رئیس انطباعات بحضور اعلی حضرت شاه عرض کرده که این دوریال و دو جلد کتاب نان‌خانه و مدد معاش جاگراست .

ای وکلای محترم ملت . آیا دولت و مملکت ایران مشروطه صاحب کسب و کسب تو سهون است یا خیر ؟ آیا معنی مشروطه اینست که مطبوعات آزاد نباشد ؟ آیا آنکه نوشته ایم شیرینی خواستند افترا و بهتان بوده . آیا در تبریز رئیس انطباعات برای اجازه طبع کتب یک کله قند و دو جلد کتاب نمی‌گیرد . آیا قند شیرین نیست یا سایر مواد شیرین فرقی دارد ؟

ای هیئت مقدس ( کسبون ) مالیه شما را بفرموده عدالت کلیه الهی و بشری و وجدان خودتان قسم می‌دهیم که آیا در کتابچه جمع و خرج وطن این مالیه را که رئیس انطباعات از ملت بیچاره می‌گیرد نوشته شده آیا در جزو صورت کتب کتابخانه دولت صورت کتب را که تا بحال چاپ شده و از صاحبان کتب گرفته اند دیده اید .

چون این مسئله از مسائل عمومی است و باید در مجلس مذاکره شود استماعاً داریم در مجلس علنی در حضور وقایع نگاران جرائد جواب عریض فوق را بفرمائید تا در روزنامه شریفه مجلس و غیره درج شود و تکلیف ملت معلوم و همین کرد

## چرند چرند

مکتوب شهری

کبلانی دخو . تو قدیمها گاهی بدرد مردم می‌خوردی

مشکلی بدوستان رو بهداد حل می‌کردی . این آخرها که سر و صدائی از تو نبود می‌گفتم بلکه تو هم تریاکی شده . در گوشه اطاق پای منقل لم داده اما نگو که تو تقلائی حقه همان طور که نوی صور اسرائیل نوشته بودی یواشکی بی‌خبر نمیدانم برای تحصیل علم کیمیا و لیمپاوسیمیا گناشتی در رفتی بهند . حکماً گنج نامه هم پیدا کرده . در هر حال اگر سؤ ظنی در حق تو برده ام باید خیلی خیلی به نجشی عذر میخواهم . باز الحمدلله سلامت آمدی جای شکرش باقی است چرا که خوب سر وقتش رسیدی . برای اینکه کارها خیلی شلوق پلوق است .

خدا زفتگان همه را با سرزد خاک بر اش خیر نبرد . در قاقازان مایک ملا اینکلی داشتیم روضه خوان خیلی شوخ بود . حالا نداشته باشد با من هم خیلی مبهانه داشت وقتی که میرفت روضه بخواند اول یک مقدمه دورو درازی می‌چید . هر چند بی ادبی است می‌گفت مطلب این طور خرفهم تر می‌شود در مثل مناقشه نیست بنظر من می‌آید برای شما هم محض اینکه درست بمطلب پی برید یک مقدمه بچینم بد نیست .

در قدیم الایام در دنیا یک دولت ایران بود در همسایگی ایران هم دولت یونان بود . دولت ایران آنوقت دماغش بر باد بود . از خودش خیلی راضی بود . بی بی ادبی می‌شود لوله‌نگش خیلی آب می‌گرفت . کباده ملک الملوک دنیا را می‌کشید . بلی آنوقت در ایران مشوق السلطنه . محبوب الدوله . عزیز الایاله . خوشکل خلوت . قشنگ حضور . ملوس الملک بود . در قصرها هم سرسره نداشتند بودند . ملاهای آنوقت هم حجاج الشریعه حاجب الشریعه . یارک الشریعه نداشتند . خلاصه آنوقت کائیکه الاسلام . میز و صندلی المذهب . اسب روسی الدین وجود نداشت . خوش آنروزها واقعا که درست عهد پادشاه و زوزک بود . مخلص کلام . بکروز دولت ایران لشکرهای خودشان را جمع کرد . یواش یواش رفت پایت دیوار یونان . برای داخل شدن یونان بکراه بیشتر نبود . که لشکر ایران حکماً باید از آن راه عبور کنند . بلی پشت این راه هم یک کوچه آنتنی کنان مسجد آقا سید غریب تر الله یعنی یک راه باریک دیگر بود

ولی لشکر ایران آن راه را بلد نبود . همنکه لشکر ایران پشت دیوار یونان رسیده دید این یونانیهای بد ذات هفت خط با قشون جلوراه را گرفته اند . خوب حالا ایران چه خاک بر سرش کند ؟ برود چطور برود . برگرود چطور برگرود مانده سفیل و سرگردان . خدا رحمت کند شاعر را خوب گفته است . نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم الخ . از آنجا که باید کارها راست بیاید يك دفعه لشکر ایران دیدند یواشکی يك نفر از آن جعفر قلی آقاها پسر بیگلر آقاهاى قزاق یعنی يك نفر غریب نواز يك نفر نوع پرست يك نفر مهمان دوست از لشکر یونان جدا شد . و همه جا پورچین پورچین آمد تا اردوی ایرانیها . و گفت سلام علیکم خیر مقدم خوشی آمدید صفا آوردید سفر بی خطر ضمناً هسته با انگشت شهادت آن کوچه آشتی کنان را بایرانیها نشان داد گفت مایونانیها آنجا لشکر نداریم اگر شما از آن راه بروید می توانید مملکت مارا بگیریید ایرانیها هم قبول کرده و از آن راه رفته داخل خاک یونان شدند . حالا مطلب اینجا نیست . راستی بیاید زرفته اسم آن غریب نواز را هم عرض کنم . هر چند قدری بزبان ما سنگین است اما چه میشود کرد . اسمش ( اقبالنس ) بود خدا لعنت کند شیطان را نمیدانم چرا هر وقت من این اسم را می شنوم بعضی سفرای ایران یادم می افتد . باری برویم سر مطلب . در آنوقت که جناب چکیده غیرت نتیجه علم و سیاست معلم مدرسه قزاقخانه جناب میرزا عبدالرزاقخان مهندس بعد از سه ماه بیاده روی نقشه جنگی راه مازندران را برای روسها کشیدند ما دوستان گفتیم چنین آدم با وجود حیف است که لقب نداشته باشد . بیست نفر سه شبانه روز می نشستیم فکر کردیم که چه لقبی برای ایشان بگیریم چیزی بقلمان نرسید حالا از همه بدتر خوش سلیقه هم هستند . میگویند لقبی که برای من میگیرید باید بکر باشد یعنی پیش از من کس دیگر نگرفته باشد . از مستوفیها پرسیدم گفتند دیگر لقب بکر نیست . کتابهای لغت را باز کردیم . دیدیم در زبان فارسی عربی ترکی فرنگی از الف تا یا يك کلمه نیست که اقتلا ده دفعه لقب

ندیده باشد . خوب حالا چه کنیم ؟ یعنی خدارا خوش بیايد این آدم همین طور بی لقب بماند ؟ از آنجا که کارها باید راست بیاید . يك روز من در کمال اوقات تلخی کتاب تاریخی که جلو دستم بود برداشتم که خودم را مشغول کنم همنکه کتاب را باز کردم در صفحه دست راست سطر اول دیدم نوشته است ( از آن روز به بعد یونانی ها به اقبالنس خائن گفتند و خوئش را هدر کردند ) ای لعنت بشما یونانی ها مگر اقبالنس بشما چه کرده بود که شما اورا خائن بگوئید . مگر مهمان نوازی در مذهب شما کفر بود . مگر بفریب برستی شما اعتقاد نداشتید ؟ !!! خلاصه همنکه این اسم را دیدم گفتم هیچ بهتر از این نیست که این اسم را برای جناب میرزا عبدالرزاقخان لقب بگیریم . چرا که هم بکر بود هم این دو نفر شباهت کامل بهم داشتند . این غریب نواز بود او هم بود . این مهمان پرست بود او هم بود . این میگفت اگر من اینکار را بکنم دیگر می بگرد . او هم میگفت . تنها يك فرق در میان بود که تگمه های سرداری اقبالنس از چوب جنگل وطن نبود . خوب باشد . این جزئیات قابل ملاحظه نیست . مخلص کلام . ما دوستان جمع شدیم يك مهمانی دادیم شادیا کردیم فوراً يك تلگراف هم بکاشان زدیم . که پنج شبه گلاب قصر و دو جبهه جو زقند زود بفرستند که بدهیم لقب را بگیریم . در همین جهت و بیعت جناب حاجی ملك التجار راه آستارا را بروس ها واگذار کردند نمیدانم کدام نامرد حکایت این لقب را هم بلوگفت دوپاش را توی يك کفش کرد که از آسمان افتاده ام این لقب حق و مال من است . حالا چند ماه است نمیدانی چه الم سرانی راه افتاده . از یکطرف میرزا عبدالرزاقخان بقوه علم هندسه . از يك طرف حاجی ملك التجار بزور فصاحت و بلاغت و شعرهای امر القمس و ناصر خسرو و علوی کبلائی دخونمیدانی در چه انشرومنشری گیر کرده ایم . اگر بتوانی مارا از این بله خلاص کنی مثل این است که يك بنده در راه خدا آزاد کرده خدا انشاء الله پسر هات را ببخشد . خدایك روز عمرت را صد سال کند . امروز روز غیرت است دیگر خود میدانی زیاده عرضی ندارم خادم باوقای شما